عصیان

نشریه
شماره چهاردهم
دی ماه
۱۳۹۰

Osyan.osyan@gmail.com
Osyan-zan.blogspot.com
facebook: osyan zan

زنان و عاشورا

روشنک مینو

امسال رژیم اسلامی بسیار تلاش کرد تا نشان دهد که مردم از مراسم های عاشورا استقبال می کنند. در حقیقت قصد داشت تا بدین وسیله به نظام جمهوری اسلامی مشروعیت بخشیده و پایه ی مردمی برای خود دست و پا کند. گرچه همه ساله محرم و عزاداری های مربوط به این ماه از جانب حاکمیت مورد توجه بوده است و در اکثر نهاد های دولتی برنامه های مختلفی در نظر گرفته می شود اما امسال شدیدتر از گذشته اقدام گردید و مراسم های عزاداری در دانشگاه ها، ادارات دولتی و مدارس به شکل اجباری شکل گرفت. تا جایی که ۱۶ آذر، روز دانشجو - مهمترین روز برای جنبش دانشجویی ایران - به روز عزاداری عاشورا از طرف بسیج دانشجویی در برخی دانشگاه ها تبدیل شد. درو دیوار های مترو پر بود از پرچم های محرم و شعارها و پیامهای مختلف درباره عاشورا.

عاشورا، برای جمهوری اسلامی تنها یک مراسم مذهبی به شمار نمی آید بلکه این روز برای این رژیم از اهمیت بالاتری برخوردار است. عاشورای ۵۷ روزی سرنوشت ساز برای این نظام بود. شرایط انقلابی روز به روز شدیدتر می شد و درگیری بین مردم و حکومت شاه عمیق تر می گردید. در چنین شرایطی بود که باند خمینی با ارتش لابی کرد و در ازای کنترل کردن خشم مردم، اجازه ی تظاهرات عاشورا را اخذ کرد و در ازای آن ارتش تضمین نمود که به سرکوب مردم اقدام نکند و عاشورای ۵۷ به تریبونی برای تبلیغ جمهوری اسلامی تبدیل شد. ۲ سال بعد رژیم اسلامی با تشبیه جنگ ایران و عراق به حادثه کربلا و تضمین کلید بهشت برای شهیدان، پایه های نظام خود را در مصاف با مخالفان داخلی تثبیت نمود. از آن زمان تا به امروز نیز عاشورا تنها یک مراسم مذهبی نیست بلکه همواره تریبونی برای تبلیغ نظام است. حتی عاشورای سال ۸۸ که به مبارزات رادیکال مردم علیه نظام بدل شد، به اندازه ای برای جمهوری اسلامی سرنوشت ساز بود که روز نهم دی را به عنوان حماسه ی ملی، اختراع کرد. جنبش سبز که تلاش می کرد همچون روز قدس و سایر روزهای مذهبی بهره برده و به واسطه ی مذهب به مصاف با آلترناتیو های رادیکال رفته و کیان نظام را حفظ نماید؛ نتوانست از عاشورای ۸۸ عاشورای ۵۷ دیگری بسازد و مردم توانستند با اقدامات قهر آمیز خود پایه های نظام را به لرزه در آورند.

در سالهای اخیر شاهدیم که محرم برای جوانان نسل امروز شده «حسین پارتی» و بیشتر بهانه ای برای اینکه دور هم جمع شوند. دختر ها بیشتر وقتشون تو گشت و گذارهای خیابانی با دوست پسرهاشون می گذره و اغلب از گلچین های محرم در ماشین هاشون و آهنگ های پیشواز محرم برای موبایل هاشون استفاده می کنند. هنوز بعضی از آنها تصور می کنند قیمه ی عاشورا مزه ی دیگه ای داره یا مریض ها را شفا می دهد یا اینکه اگر هنگام پخت نذری دعایی داشته باشند حتماً برآورده می شود. علیرغم اینکه خیلیهاشون اصلا عاشورا براشون معنا نداره و بیشتر همون «حسین پارتی» ست اما چیزهایی رو که به اصطلاح ارزشهای این روزاست را اختیار می کنند. سیاه می پوشند، دنبال پسر ها راه می افتندو سینه می زنند و همرنگ جماعت کف به لب آمده می شوند. نکته ی جالب این است که در این ماه از گشت ارشاد و گیر دادن به دختر و پسر ها در تکایا خبری نیست. همه چیز آزاد است به شرط اینکه سیاهی لشکری برای مراسم عاشورا باشید. فردای محرم همان بسیجیان که سردمدار دسته های عزاداری بودند عوامل سرکوب رژیم هستند که وا مصیبتا برای بی حجابی سر می دهند. همانهایی که طرح عفاف و حجاب را موعظه می کنند و قوانین ضد زن اسلام را در حکومت اسلامی به پیروی از خاندان بنی هاشم پیاده می سازند.

ما نسلی هستیم که در مدارس جمهوری اسلامی درس خوانده ایم و گوشمان از مزخرفات اسلامی درباره ی حادثه کربلا آنقدر پر شده است که کمتر کسی از این نسل پیدا می شود که در پی دانستن حقایق کربلا باشد. همه می دانیم که تنها زن نامدار در داستان کربلا، زینب، خواهر حسین است. حسین دومین پسر علی و از نوادگان خاندان بنی هاشم بود که به دنبال از دست دادن حکومت، بعد از محمد و در جریان حکومت امویان، تلاش داشت تا حکومت اسلامی را برای خاندان خود باز پس بگیرد. حسین برای حفظ حکومت برای خاندان بنی هاشم کشته شد. در این میان زینب مبلغ برادرش بود. تمام تلاش او تبلیغ برای مبارزات برادرش و همرزمان او بود. تبلیغ ایدئولوژی حسین و حکومت اسلامی. به همین خاطر از او در سخنرانی های ماه محرم و خطابه های آخوندها به نیکی یاد می شود زیرا او برای تبلیغ حکومت اسلامی و آرمان حسین تلاش نمود. آنها زینب را برای زن بودنش تحسین نمی کنند بلکه زینب را به خاطر مبلغ بودنش می ستایند.

تلاش برای مبدل ساختن زینب به الگویی برای زنان، سابقه ای طولانی تر از حاکمیت جمهوری اسلامی دارد. از آن زمان که مناسبات سرمایه داری به ایران وارد شد و منجر گردید که زنان حضور بیشتری در اجتماع داشته باشند. اسلام گرایان تلاش نمودند تا این نیروی اجتماعی تحول خواه را مهار نمایند. مهمترین تلاش آنها، استفاده از الگوی زینب بود. مطهری بخش سنتی زنان و شریعتی بخش مدرن زنان را برای این هدف خطاب قرار می دهد. زنی که مبلغ خاندان بنی هاشم است و از خون برادرش دفاع می کند. زنی که پیرو تلاش برادرش در برپایی حکومت اسلامی است. زنی که مردسالاری را تبلیغ می کند. زنی که در برابر سختی ها از خود صبر نشان می دهد و از کیان خانواده حفاظت می کند. تمام کسانی که از زنان می خواهند تا زینب گونه مبارزه کنند، به خاطر این است که زینب مبلغ اهداف مردان خاندان خود بود. به دنبال همین تلقی، در سالهایی که جنگ ایران و عراق برای تثبیت موقعیت جمهوری اسلامی شکل گرفت، زینب الگوی زنان ایران بود. این الگو سازی لازم بود تا زنان ایران همچون زینب پشت جبهه ی مردان در جنگ قرار بگیرند و مبلغ تلاش آنها در حفظ نظام جمهوری اسلامی باشند. جمهوری اسلامی می خواهد که زنان، مثل زینب باشند تا از منافع رژیم دفاع نمایند. زنانی که به عنوان وزیر و سایر سمت های حکومتی کار می کنند همان زینب هستند. نمایندگان زن مجلس که قوانین ضد زن را ارائه می دهند همان زینب هستند.

در سالهای پس از جنگ کمتر شاهد الگو سازی از زینب بوده ایم و بیشتر زنانی فرمانبردار و مطیع چون فاطمه و معصومه به عنوان الگو برای دختران معرفی شده اند. نه زینب و نه فاطمه نمی توانند الگوی مناسبی برای دختران امروز باشند. دخترانی که عملکرد عصیانگرشان در مبارزات پس از انتخابات مشاهده گردید. دخترانی که پشت جبهه مردان قرار نگرفتند و جلوتر از همه در صف اول مبارزات بودند. دخترانی که تن به حجاب اجباری نمی دهند و برای رهایی خود مبارزه می کنند، نخواهند توانست همچون زینب مبلغ حکومت اسلامی و حامی مناسبات مردسالار گردند.

آیا در مورد ناقص سازی جنسی زنان چیزی می دانید؟

خشن ترین خشونت ها اما نامرئی

مرجان پیروز

مردم به این عمل می گویند "ختنه زنان". اما این اصطلاح یک پوشش است. یا بهتر است بگوئیم یک فریب "زبانی".این واژه عمق فاجعه و خشونت این عمل را مخفی می گذارد. آن چه در نتیجه این عمل اتفاق می افتد قطع عضو، ناقص سازی جنسی، عفونت، رنج و عذاب مادام العمر برای طبیعی ترین واکنش های بدن زن و در مواردی مرگ است. زبان معمول با اطلاق "ختنه" به این عمل، عمق فاجعه را لاپوشانی می کند.

آیا میدانید که قریب به ۱۶۰ میلیون زن دچار این تراژدی شده اند، سالانه ۲ میلیون دختر نوجوان در معرض این جنایت هستند و روزانه ۶۰۰۰ هزار نفر به این آمار اضافه می شود؟ اینها آماری است که سازمان یونیسف در سال ۲۰۰۱ داده است. اما بی تردید ارقام بسیار بیشتر است. تابوی این عمل هولناک و تلاش برای مخفی نگهداشتن و تبدیل کردنش به "امری خصوصی" به ما می گوید ارقام بسی بیشترست.

برخی از ما که چیزی در این مورد شنیده ایم فکر میکنیم که این موضوعی است فقط مربوط به قبایل عقب مانده در سودان و مصر و بخش هایی دیگر از آفریقا. این صحت ندارد. اما لحظه ای تصور کنید که این عملی است که فقط در قبایل عقب مانده و در آن کشورها صورت میگیرد. در این صورت آیا نهایت خودخواهی و کوته بینی نیست که چون این بلا سر خودمان نیامده است علیه اش مبارزه نکنیم؟

این عمل را وقتی در لایه های زیرین و عمیقترش نگاه کنیم می فهمیم که بیان فشرده خشونت و ستم سازمان یافته ای است که علیه زنان در همه ی دنیا اعمال می شود. در جایی به این شکل و در جایی به شکلی دیگر.

"منطق" و دلیل ناقص سازی جنسی زنان، اعمال سلطه و کنترل بر بدن زن است، اعلام اینست که زن مایملک مرد است، مویرگ های بدن زن (آن چه نام بکارت بر آن گذاشته اند)، هویت و همه چیز زن است و زیر سلطه و کنترل دنیای مردسالار.

اما این واقعیت ندارد که عمل ناقص سازی جنسی زنان فقط در آفریقا انجام میگیرد. این عمل لااقل طی تحقیقات تاکنونی در شمال عربستان سعودی، اردن، عراق، سوریه و غرب و شرق ایران صورت میگیرد و طبق آن بدن زن را تکه پاره میکنند. خشونتی که توسط قدرت های مردسالار حاکم مهر سکوت بر آن زده می شود چون خود ذینفع اند.

نوال سعداوی فعال سیاسی و مدافع حقوق زنان در مصر که خود قربانی چنین عملی شده است جزو اولین کسانی بود که در دهه ۷۰ میلادی این فاجعه را از "امری خصوصی" تبدیل به امری عمومی کرد، کارزار مبارزاتی برای لغو آن به راه انداخت و تجارب شخصی خود را در این مورد بازگویی کرد. نوال، اسطوره ها و قصه هایی که پشت این تراژدی خوابیده را کنار زد و موضوع بکارت و مالکیت جسم زن برای مردان را اصلیترین دلیل این عمل تحلیل کرد.

در ایران بسیاری از ما در مورد این فاجعه چیزی نشنیده ایم. اما آیا اگر ما چیزی نشنیده ایم معنی اش اینست که آن چیز در این کشور وجود ندارد؟ نخیر. وجود دارد. پس سوال پیش میآید که اگر حاکمین اسلامی نفعی در این قضیه ندارند چرا در برابر این جنایت که روزمره جسم و روح بسیاری از دختران این کشور را به تاراج می برد، خفقان مرگ گرفته اند؟

سایت جامعه شناسی ایران از تحلیل گری به نام علی طائفی، گزارشی را درج کرده است. طبق این گزارش کشورهای تبعیت کننده از این جنایت علیه زنان سه دسته اند. گروه اول کشورهایی که انجام این عمل در آنجا به بالای ۸۰ درصد می رسد، گروه دوم بین ۲۵ تا ۷۹ درصد و گروه سوم بین ۱ تا ۲۴ درصد. طبق تحقیقات میدانی او، ایران در رده سوم قرار دارد. در مناطق کردنشین عمل ناقص سازی جنسی دختران وسیع صورت میگیرد و در بندر گنگ و استان هرمزگان ۷۰ درصد نوزادان دختر قبل از ۴۰ روزگی و قبل از ۵ سالگی با "تیغ مذهب و سنت" مثله می شوند.هما احدی در این زمینه مطالعاتی کرده است. تحقیقات او عنوان «ختنه زنان در شهر میناب: شیوع، آگاهی و نگرش» را دارد. او پرسشنامه تهیه کرده و مصاحبه هایی کرده است. نتایجی که به دست آمده اینست:

از ۴۰۰ نمونه مورد تحقیق، ۲۴۴ زن تحت ختنه (ناقص سازی جنسی، قطع عضو) قرار گرفته اند.این جنایت فقط در صحراهای دوردست سومالی صورت نمی گیرد، بلکه همین جا و بغل گوش ما دارد اتفاق می افتد.

آهان! شما "ختنه" نشده اید. اما در مورد بکارت، چک و وارسی آن، دوختن آن با پرداخت های میلیونی که در فیلم های ایرانی نیز به تصویر کشیده شده است چه فکر می کنید؟ آیا این امر "پرده سازی" از همان منطق "ناقص سازی جنسی زنان" پیروی نمی کند؟

راستی: در مورد هزاران دختری که قادر به پرداخت هزینه های سنگین برای "ترمیم" مویرنگ های پاره شده نیستند چه فکر می کنید؟

از دید دنیای مردسالار زن یعنی یک کالا. وقتی دنیای مرد سالار و مذهب دست به دست هم می دهند (مثل جمهوری اسلامی) این کالا فقط و فقط با بکارت معنا پیدا می کند.

به پاره ای سخنان تکان دهنده در این مورد که در جریان یک تحقیق میدانی در ایران فهمیده شده توجه کنید و رد پای اسلام را در توجیه این عمل شنیع ببینید:

گلاویژ ۴۵ ساله میگوید: «همیشه می شنیدیم که می گفتن که این عمل سنت پیغمبر و حضرت فاطمه اس. نان دست یا غذایی که دختر ختنه نشده درست می کنه حرام و بی مزه اس. دختری که زیر

بار ختنه شدن نمیره در واقع سنت و دین پیامبر را رد میکنه.....
من گاه و بیگاه از دهان ملاهای مذهبی در مسجد می شنیدم که می گفتن که بچه هاتون چه دختر و چه پسر رو حتما ختنه کنید (سنت کنید).»

چنور ۴۴ ساله می گوید: «از مادرم، مادر بزرگم و بسیاری از زنان فامیل می شنیدم که ختنه سنت پیامبر و حضرت ابراهمیه، بر هر مسلمانی واجبه که بچه هاشو چه پسر و چه دخترو ختنه کنه.....»

شهلا ۴۴ ساله می گوید: «مادرم گفت تا حالا تکلیف مذهبی ات رو انجام ندادی و این گناه داره، هر کاری با دست تو صورت بگیره حرامه، تیغ حلالی بدنت رو لمس نکرده.»

نرمین ۳۳ ساله می گوید: «چون پدرم ملای مذهبی بود همیشه به مادرم می گفت که دخترا رو ختنه کن. می گفت که علمای اسلام، مسلمانان را به ختنه پسر و دختر سفارش کردن.»

شوکت ۶۵ ساله می گوید: «با انجام عمل ختنه شیطان از قلب زن بیرون می ره، وضو باطل نمی شه، حرارت بدن کم می شه، کارهایی که با دست دختر ختنه شده انجام میگیره حلال می شه.....»

فاطمه ۴۵ ساله می گوید: «به نظر من کلیتوریس زن عاملی است که باعث می شه زن شهوتران بشه و میل جنسی اونو زیاد می کنه. دختر ختنه نشده دچار بی عفتی و کارهای گناه می شه..... در اسلام قتل و زنا دو گناه نابخشودنی ان...»

سعدیه ۴۶ ساله می گوید: «ختنه نشدن دختران باعث تحریک دختران به کارهای ناشایست می شه و در مقابل پسرا نمی تونن خودشونو کنترل کنن.....»

پرشنگ ۳۸ ساله می گوید: «دختر ختنه نشده هم برای خودش و هم برای خانواده اش مشکل ساز می شه. ختنه نشدن آدم ها رو بی چشم و رو می کنه.....»

شورشگری و اعتماد به نفس دختران؛ ختنه!

به این داوری ها توجه کنید:

گلاویژ می گوید: «همیشه وقتی دختری که خیلی سرحال بود اهل بگو بخند بود با با پسری دوست بود یا البته به ندرت با کسی رابطه نامشروع داشت و بی ایمانی می کرد مردم زود به او انگ ختنه نشده می زدن. می گفتن بی دین و بی ایمان، ختنه نشده اس.....»

چنور می گوید: «خودم بارها در بین دوستام دیدم دختری که خیلی جواب این و اون را می داد، از حق خودش دفاع می کرد و به راحتی کوتاه نمی اومد، می گفتن ولش کنید. زیاد باهاش دهن به دهن نشین. اون ختنه نشده (بریده نشده – نه ور یایه) است. واسه همین این قدر بی تربیته...»

پرشنگ می گوید: «بارها دیدم هنگام دعوای دختران به دختری که خیلی جنگجو باشه، خیلی حرف بزنه و شلوغ باشه، بهش میگن "بلوکه دریژ" یا "بلوکه نوریای" (یعنی: کلیتوریس نبریده).

در این اراجیف و خرافات گوشه ای از آنچه مذهب و سنت در ذهن مردم کاشته و از عقب ماندگی (و نگهبانی از بدن زن) بهره می برد را می بینیم. طبق این عقاید زن اگر شورشگر باشد باید قطع عضو شود؛ زن اگر جنگجو باشد باید تکه تکه شود و عمل جنایت بار "ختنه" پاسخ اوست.

من "ختنه" نشده ام، اما.....

من ناقص نشده ام اما هنگامی که به این فاجعه و منطق پشت آن پی بردم، بیشتر از قبل به دلیل جنایت هایی که علیه زنان زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی روا شد، پی بردم. عمیق تر از قبل فهمیدم که چرا به زنان مبارز و انقلابی پیش از اعدام تجاوز شد و بکارت در این میان چه نقشی داشت. این را فهمیدم که اسلام (اهمیتی ندارد کدام شاخه ی اسلام، شافعی یا هر شاخه ی حریص و زن ستیز و رقابت جوی دیگر) بشدت هوادار تکه پاره کردن بدن زن است و آنرا جزو واجبات دین و سنت های ابراهیم و محمد می داند. فکر کردم چرا "ولی فقیه" و نظام اسلامی شیعه که تلاش میکنند در هر زمینه ای تفاوت خودرا با دیگر شاخه های دین اسلام روشن کنند، در این مورد خفقان گرفته اند.

فهیمدم:

هیچ تفاوتی نیست. ولی فقیه و ملایان شیعه حسودی شان می شود که شافعی ها از آنها جلو زده و رک و روشن چیزی که می خواهند و بر آن عمل می کنند را روی کاغذ آورده و قانونی کرده اند. شاخه شافعی دین اسلام در زمینه ی اعمال این جنایت علیه زن صریح حرفش را می زند. می گوید: «سنت ابراهیم و محمد این را واجب کرده است». شاخه ی شیعه ی اسلام در این زمینه دو دوزه بازی میکند. روش همیشگی شیعه گرایی بعنوان اسلام سیاسی. مذهب شیعه حرفش را نمی زند اما در برابر این اقدامات که در اقصی نقاط کشور رخ میدهد سکوت تآمید آمیز اختیار کرده است. برای ملایان شیعه که امورات مربوط به آلت جنسی زن و مرد و حدیث و روایت ها در این باره از نان شب واجب ترست چه باک که قانونی علیه این جنایت وضع کنند؟ برای جمهوری اسلامی راحت است که بر سر انتقادات فلان نماینده علیه بهمان نماینده و بر سر چگونگی اختصاص بودجه ساعتها وقت بگذارد. اما حتی یک ثانیه بر سر جنایتی که علیه دختران این کشور صورت می گیرد وقت گذاشته نمی شود. این یک حکومت مردسالار، مذهبی و مرتجع است و باید برود.

* برای تهیه ی این مقاله از آمار، نتایج تحقیقات میدانی و قول هایی از کتاب «تراژدی تن – خشونت علیه زنان»، نوشته "فاطمه کریمی" – انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، استفاده کرده ام. خواندن نقادانه ی این کتاب را برای درک بهتر از ناقص سازی جنسی زنان در دنیا و ایران و نقش دین و مذهب و سنت در این زمینه را به شما توصیه می کنم.

مصاحبه رادیوصدای زنان با شهرزاد مجاب

تنظیم و تخلیص: مهرنوش شریفی

شهرزاد مجاب استاد دانشگاه تورنتو و همچنین محقق است. او مقالات و تحقیقات بسیار زیادی دارد که بیشتر آنها به زبان انگلیسی است. به شما توصیه می کنم که به سایت شهرزاد حتما سر بزنید. صحبتی با شهرزاد مجاب داشتم در رابطه با موقعیت زنان در کشورهایی که به اصطلاح در بهار عربی شرکت داشتند. آیا این موقعیت عقب گرد بوده؟ آیا قبلا وضعیت بهتری داشتند؟ و چه کار می شود برای آن کرد؟

توجه شما را جلب می کنم به مصاحبه و البته باید بگویم که هر بار با شهرزاد صحبت کردم بعد از این صحبت بسیار خوشحال بودم که شهرزاد وجود دارد و کارهای تحقیقاتی بسیار عالی ای می کند. با هم به این مصاحبه گوش می دهیم.

رادیو: با تشکر از اینکه دعوت رادیو صدای زنان را برای این مصاحبه قبول کردی. می دانم که خیلی کارتان زیاد است و سرتان شلوغ. ولی در هر صورت این امکان برای ما به وجود آمد که یکبار دیگر بتوانیم با شما صحبت کنیم و شنونده های رادیو صدای زنان بتوانند در جریان نظرات شما و آنگونه که شما می بینید و تحلیل می کنید قرار بگیرند. اجازه می دهید که سوال هایم را شروع کنم؟

شهرزاد مجاب: حتما، خیلی متشکرم از فرصتی که به من دادید و امکانی که هست تامن هم نظرات خودم را با شنوندگان شما در میان بگذارم و بسیار ممنونم از زحماتی که می کشید.

رادیو: مرسی شهرزاد جان، موضوعی که به تازگی نه تنها دل مشغولی من شده بلکه خیلی از فعالین جنبش زنان به آن فکر می کنندو نگران هستند. این چیزی که به اصطلاح به آن گفته می شود "بهار عربی" ..... برای زنان چگونه است؟ این که ما داریم می بینیم حتی آن وضعیتی که قبلا داشتند هم دارند از آن ها پس می گیرند. می توانید بگویید که چه ربطی دارد این ها به هم دیگر؟ گفته می شود که در کشورهای عربی علیه گرسنگی، برای آزادی و برای زندگی بهتر انقلاب کردند ولی قدم به قدم داریم می بینیم که چیزهایی که تصویب می کنند و اعلام می کنند چیز دیگری است.

شهرزاد مجاب: من بعد از خیزش مردم ایران به دنبال انتخابات تقلبی احمدی نژاد، احساسی نسبت به پیامدهای آن خیزش داشتم، که به طور عجیبی احساس می کنم بعد از خیزش های مردمی در کشور های عربی، در مورد زنان وقتی که می خواهم صحبت بکنم باز آن احساس به من برمی گردد و آن احساس این است که از یک طرف خیلی خودم را به نسل فمینیستی و به گروه زنان مبارز ایران متعلق می دانم و خیلی خوشحالم از این که این هویت را برای خودم دارم، خودم را یک نسل خوشبخت می دانم علتش هم این است که ما نسلی هستیم که انقلاب یا پیامدهای شکست انقلاب و دهه ها مبارزه ی زنان را به اشکال مختلف در خود ایران دیده ایم، تجربه کرده ایم و هنوز هم با تمام زوایای آن و گیرهایی که دارد خودمان را درگیر می بینیم. از این نظر هست که من به خودم می گویم یک نسل خوشبخت (به دلیل پویا بودنش)

از طرف دیگر فکر می کنم از نسلی هستم که دل نگرانم. برای این که یک تجربه ای را ما پشت سر گذاشتیم. علی رغم تمام کمبودهایی که د رتحلیل هایمان، در نظراتمان و در عملمان وجود دارد و مخصوصا من روی سخنم به زنان رادیکال، انقلابی و چپ در ایران است. علی رغم همه ی این کمبودها من فکر می کنم علت دل نگرانی من از این هست که درس عمیق و درسی که تبدیل بشود به یک پایه های مبارزاتی جدید هنوز نگرفته ایم. وقتی که من دوران خیزش مردم عرب را می بینم و بعد در درون آنها مبارزات زنان را می بینم باز هم همین هویت خوش بخت بودن ولی دل نگران بودن برایم تکرار می شود. از زمانی که انقلاب دنیای عرب شروع شد (ما می توانیم بحث مفصلی داشته باشیم در مورد استفاده از مفهوم انقلاب برای خیزش های خودجوش ولی برای ای که بحثمان منسجم تر بماند.) این انقلاباتی که در دنیای عرب شروع شد هر جا که مکانی بود که بحثی شود و من در آن شرکت کنم مدام سعی می کردم که مسئله و تجربه ی زنان ایران را و علت شکست انقلاب با روی کار آمدن جمهوری اسلامی را توضیح بدهم. تمام مدت با این بحث مواجه می شدم که اولا هیچ کدام از این خیزش های این کشورها به هم ربطی ندارد و هر جا خصوصیت و خصلت خودش را دارد در هر صورت ما نمی توانیم از تجربه های ایران برای مصر استفاده کنیم، از تجربه ی مصر برای تونس استفاده کنیم و از تجربه ی تونس برای لیبی استفاده کنیم و همه ی این بحث ها. در نتیجه یک تزِ خصلت خاص داشتن هر کدام از این خیزش ها پیش گذاشته می شد. به نظر من این تفکر، عمیقا ضد روحیه ی انقلابی گذاشتن یک پروژه ی همبستگی بین المللی، هم بستگی منطقه ای مخصوصا یک همبستگی فمینیستی رادیکال در منطقه را پیش می گذاشت. از طرف دیگر یک برخورد دیگری که با من می شد این هست که فمینست های ایرانی از دیدگاه خیلی ضد مذهب و مخصوصا ضد اسلام به قضایا نگاه میکنند، به خاطر تجربه ای که با جمهوری اسلامی داشتند. یعنی باز هم این تز خصلت های خاص نهضت های اجتماعی منطقه مثلا جنبش های جامعه ی مدنی و .... گسترش پیدا می کند. اصلا هیچ جایی این بحث، که نگاه کنیم به تجربه های یکدیگر و از این تجربه ها درس بگیریم پیش گذاشته نمی شد و به نظر من الان این خودش معضل جنبش زنان خاورمیانه است. هر کسی بحث خودش را می کند و هر کس هم پروژه ی برخورد به خیزش های اخیر خودش را می گذارد و همه هم به یکدیگر می گویند که مال ما با مال شما فرق دارد.از طرف دیگر چیزی که من دارم می بینم این است که در عین حال که تمام این جزئیات درهر مملکت در دنیای عرب دنبال می کنم، یک پروژه ی بزرگ تر امپریالیسم را هم دارم می بینم. به خاطر کارهایی که در مورد مسائل زنان و مسائل مرتبط بایک دهه بعد از جریانات ۱۱ سپتامبر که دارد انجام می شود. د رمورد انواع و اقسام سیاست های اجتماعی، آموزشی، سیاسی و فرهنگی که در دنیای غرب و د ردنیای امپریالیستها مخصوصا در اروپا و امریکای شمالی (کانادا) و خود امریکا گذشته می شود،یک پروژه عظیمی است در مورد این که مبارزات مردمی را چه طور کنترل کنند. اصلا زندگی اجتماعی انسان ها را چطور تحت لوای انواع و اقسام برنامه های مختلف خودشان قرار دهند. در مرکز تمام برنامه های سیاسی مختلفی که هست که در زندگی روزمره ی انسان ها و روابط انسان ها تاثیر می گذارد مسئله ی زنان و مسئله ی پروژه ای به نام برابری و رفاه زنان مسئله ی عمده ای است.

رادیو زنان: به چه دلیل؟

شهرزاد مجاب: یک دلیل خیلی عمده اش این است که در جنگ و اشغال عراق و افغانستان رهایی زن از قید نظام مردسالار-مذهبی از یک طرف رژیم دیکتاتوری صدام حسین و از یک طرف

رژیم دیکتاتوری-مذهبی قرون وسطایی طالبان بهانه ای شده بود برای اینهابرای اینکه فروش ایده ی جنگ و اشغال را به دنیا تحمیل کنند. هر جای دیگر را که شما نگاه بکنید، مسئله ی زنان به خاطر وضع عمیق روابط سرمایه داری گره خورده به مسائل فئودالی-مذهبی حالا چه اسلامی باشد چه مسیحی . مثلا در آفریقا نگاه می کنید همین طور است، در بیشتر کشورهای امریکای لاتین که نگاه می کنید همین طور است. زنان وضع بسیار اسفناکی در تمام مسائل اجتماعی دارند. از بهداشت گرفته (از مسائل ایدز)، از فقر و گرسنگی تا تمام خدماتی که زنان باید به خانواده و به بچه و به جامعه بدهند. نیرویی هستند که شدیدا تحت استثمار، سرکوب و ظلم و ستم این نوع رژیم ها قرار دارند. به خاطر همین هم خیلی راحت است. خیلی پروژه آسانی است. رفاه زنان و ایجاد یک سری روابط روبنایی و ظاهری برای حل مسئله ی نابرابری زن و مرد. خیلی پروژه ی مقبولی است و فوری جواب می دهد و نتایجش خیلی زود دیده می شود و به خاطر همین هم هست که خیلی برایشان مهم است و آنقدر مهم است که الان در این تحقیقاتی که من دارم انجام می دهم یک سری برنامه های ارتش امریکا که این ها به شکل حتی مجموعه ی منسجم و علمی و کتاب در آمده است ، راجع به آن نوشتند و این که چه طوراز تجربه ی ویتنام گرفته تا عراق و افغانستان استفاده بشود برای رابطه ی بین حمله ی نظامی و مبارزه با تروریست های منطقه و رابطه ی بین همه ی این نوع حرکات نظامی با مسئله ی رهایی زنان، مسئله ی سازمان های غیردولتی، رهبران مذهبی به عنوان نیروهای مهمی برای راه گشایی ورود نیروهای نظامی به این منطقه. اما مهم ترین بخش این برنامه این است که بعد از ورود و اشغال نظامی، بازسازی جامعه باید از طریق همکاری نیروهای نظامی با نیروهای اجتماعی و مخصوصا نیروهای زنان انجام بگیرد.این چیزی است که من میگویم به عنوان توطئه است. این پروژه هایی است که بسیار فرموله شده و بسیار قانون بندی شده برای مرکزی کردن مسئله ی زنان. در تمام این خیزش هایی که در تمام دنیای عرب و خاورمیانه وجود دارد و به اضافه این که حتی در درون خود اروپا و امریکای شمالی که الان می بینیم که خیزش های مختلف ،اشغال مراکز عمده ی شهرها و مراکز اقتصادی شروع شده. در نتیجه علت این واقعه ای که اتفاق می افتد این هست که برای منطقه ی خاورمیانه و دنیای عرب یک نوع پروژه ی اسلام به اصطلاح میانه رو، یک اسلامی که ظاهری مثل مثلا دولت ترکیه داشته باشد، این چیزی است که خواسته می شود و مقبول است. نیروهایی که تقویت می شوند همین‌ها هستند و الان می‌بینیم که نتایج انتخابات تونس این را داده. تا چند هفته‌ی دیگر نتایج انتخابات مصر هم باید حتما به همان طرف برود و همان گرایشات اسلام میانه‌رو را خواهد داشت و در ترکیه هم همین‌طور است واین تقسیم دنیای عرب و خاورمیانه به دنیای حکومت‌های اسلام‌زده‌ای که مورد تایید و قبول نیروهای امپریالیستی باشند، یک تفاوت بسیار عمده با دولت‌های گذشته در این منطقه دارند و آن، این است که این پروژه‌ی اسلامی کردن منطقه‌ی خاورمیانه و دنیای عرب با پشتوانه‌ی نظامیگری و دیدهای نظامیگری است .نه اینکه نیروهای امپریالیستی به عنوان اشغال‌گر آن‌جا باشند بلکه خود این دولت‌ها برنامه‌های بسیار شدید سرکوب مردم و سرکوب هرگونه خیزش‌های مردمی را در دست خودشان بگیرند. نمونه‌ی اخیرش را در ترکیه داریم می‌بینیم. همین نیروهایی که در شورای نظامی مصر داریم می‌بینیم و لیبی هم خودش فاجعه‌ای بسیار روشن است. در تمام این‌ها هرجا که شما نگاه می‌کنید علیرغم مبارزات زنان برای مسئله‌ی آزادی‌های خودشان و برخورد کردن با نظام مردسالاری –مذهبی و دستاوردهایی که زنان می‌خواستند داشته باشند مقاومت‌های عظیمی‌است . عقب‌گرد هست. دیدیم که سخن‌رانی بن‌جلیل در لیبی با خبر بازگشت روابط چندهمسری و پیاده کردن قوانین مذهبی و شریعت و همه‌ی این‌ها شروع شده است. من فکر می‌کنم که بدون هیچ تردیدی با بازسازی این دولت‌ها، همه‌ی این قوانین مذهبی اسلامی را پیاده خواهند کرد که هیچ دستاوردی برای زنان نخواهد داشت بلکه عقب‌گرد شدیدی هم خواهد بود.

ـ این فشاری که روی مردم در کشورهایی مثل تونس و مصر بود . مردم بر اثر فقر و دیکتاتوری آمدند و خواستند که وضع بهتری داشته باشند . آیا فکر می‌کنید که خود این نیرویی که آمد وسط علیه فقر و دیکتاتوری، نیروییست که می‌خواهد جامعه اسلامی‌تر شود و قوانین اسلامی داشته باشد یا اینکه طراحی انقلاب برایشان می‌شود؟ به اینجا می‌رسند و این نیروها بیشتر برجسته می‌شوند. در دنیای خود این جوامع این وضعیت هست یا اینکه این طراحی می‌شود و صدای این نیروها به گوش می‌رسد؟ ما می‌بینیم که در همه‌ی کشورها آن‌هایی که حکومت را در دست گرفتند خودشان آدم‌های حکومتی در دوره‌های گذشته بوده‌اند.

–درسته، ولی من نمیدانم مقصودت از طراحی شدن چی هست ولی خیزش‌های مردمی علیه استبداد، علیه فقر، علیه نئولیبرالیزم، علیه وضع اقتصادی بسیار بد و علیه واقعیتی که درصد بسیار کمی از جامعه درصد بسیار بالایی از ثروت جامعه را دارند، است. چیزی که در ایران هم ما داریم می‌بینیم. در بیشتر این کشورها یک یا دو درصد، نود درصد منابع جامعه را به خودش اختصاص می‌دهد یعنی اینکه واقعیت زندگی مردم این است که بسیار تحت فشار است. از نظر اقتصادی، فقر، نبودن کار و بی‌کاری و.... همه‌ی این‌ها مسائل بسیار واقعی و عینی جامعه است که این نوع مسائل واقعی و عینی مبارزه می‌طلبد و نمی‌تواند ادامه پیدا کند. باید علیه آن‌ها قیام کرد و به‌پاخاست. اما این نوع مبارزات که خودجوش باشد و یا تحت رهبری نیروهایی باشد که یک دیدگاه و یک پروژه‌ی انقلابی نداشته باشند نتیجه‌ی آن همین چیزی می‌شود که نیروهای محافظه‌کارتر، نیروهایی که فقط منافع خودشان مهم است و منافعشان هم در این است که آن‌ها می‌خواهند در قدرت شریک باشند، سر کار بیایند. یعنی علت ناراحتی و نگرانیشان از این بود که بخشی از این ثروت را می‌خواستند و می‌خواستند که در درون این قدرت قرار بگیرند. وقتی که چنین چیزی می‌شود و وقتی که نیروهای کل جامعه و نیروهای انقلابی‌ای که واقعا به حق بلند شده، خودجوش باشد دیدگاه و برنامه‌ی سیاسی مشخصی نداشته باشد و متشکل نباشد معلوم است که نیروهای دیگر می‌گیرند، نیروهایی که

خواستشان به قدرت رسیدن است و اینکه منفعت خودشان را از همین نظام حاکم می‌خواستند و تغییری بسیار محدود در آن رژیم نظامی و سیاسی که هست پیاده می‌کنند. نه اینکه کل آن نظام سرنگون شود و کل این روابط پوسیده‌ی استثماری، اقتصادی و ظلم و ستم سیاسی که دهه‌هاست بر مردم منطقه حاکم است از بین برود. علتش این است که دیدگاهِ انقلابیِ روشن و سازمان‌دهیِ مشخص وجود ندارد . این یک طرف و طرف دیگر دیدگاه‌های بسیار ضدانقلابی و مرتجعانه‌ای مثل دیدگاهی که تشکیلات نباید وجود داشته باشد، جنبش‌های بدون رهبر، جنبش‌هایی که شبکه‌ای و پراکنده باشند. آزادی را به مفهوم اینکه هرکس هر حرفی دلش می‌خواست بتواند بزند.

- مانند مدل فیس‌بوکی

- یک مقدارش آن چیزهای الکترونیکی و شبکه‌های اجتماعی‌ای که وجود دارد و یک مقدار از طریق همین ایده‌هایی که الان بسیار غالب است. در اکثر این جنبش‌های اشغال‌های خیابانی که در همه‌جای اروپا و امریکای شمالی ما داریم می‌بینیم این بی‌رهبر بودن خیلی مقبول است و اینکه دیدگاه خاص و روشن یا ایدئولوژی مشخصی را پیش نگذاری. این‌ها خطرناک است . از این نظر که خیلی زود نوک انقلابی و تیزش را در مقابل مسائل بسیار جدی دنیای امروز از دست می‌دهد و کند می‌شود. به عنوان مثال: دانشگاه امریکایی در قاهره که دانشگاه بسیار معتبر و مهمی است در حدود پانزده تا بورسیه گذاشته برای جوانانی که در میدان تحریر و میدان انقلاب قاهره شرکت کردند و جزء رهبران بودند برای اینکه بیایند یک فوق‌لیسانس در مورد حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی بگیرند. این‌ها یعنی استفاده کردن از فداکاری و ازخودگذشتگی و از ابتکار و مخصوصا ابتکار عمل جوانان و تبدیل کردن به درس‌هایی که برای نظام بورژوایی، علم بورژوازیی و علم سرکوب جامعه استفاده کنند. علتی که چنین اتفاقی می‌افتد این است که این نهضت ها دیدگاه انقلابی مشخصی پیش نمی‌گذارند. عده‌ای جوان ازخودگذشته و عده‌ای که واقعا می‌دانند که این نظام این‌طور نمی‌تواند ادامه پیدا کند و طعم فقر و سرکوب و تمام این مسائل را هم کشیدند ولی خیلی راحت هم می‌توانند از بین بروند و در درون این نظام‌هایی که حاکم می‌شود به یک نوع دیگر و شکل فریبانه‌ای همان نظام مبارک و همان نظام بن‌علی را ادامه می‌دهند، از بین می‌رود. این به معنی این نیست که این جنبش‌ها اعتباری ندارند و یا نباید در آن‌ها شرکت کرد یا نباید حمایت کرد. این خودجوشی‌ها بسیار مهمند و خودش یک نوع دیدگاه‌های جدید و تفکر جدید انقلابی را راه می‌اندازد. ولی نیروهای آگاه و انقلابی مخصوصا زنان باید پروژه‌ی سازمان‌دهی و پروژه‌ی پیش گذاشتن افکار انقلابی و اینکه مدام مرزهای فکری و برنامه و سازمان‌دهی را بشکافند و بزرگ‌ترش کنند را گسترش دهند و امکان اینکه بحث‌های خیلی جدی در مورد مقابله با این نظام و مقابله با این وضع جهانی‌ای به وجود آمده است. از طریق اینکه ما هرشب دور هم جمع شویم و فقط حرف خودمان را بزنیم و هرکس هم هویت خودش را بیان کند و بسیار پراکنده باشد نمی‌تواند پیش برود و این در وضعی دارد اتفاق می‌افتد که نظام‌های امپریالیستی‌ای که برنامه‌ی سرکوب این خیزش‌های جهانی را در دست دارند بسیار سازمان‌دهی شده و بسیار منسجم دارند این برنامه را پیش می‌برند. از این نظر باید پشتیبانی کرد و باید حرکت کرد و شرکت کرد و از این نیروهای رهاشده و خودجوش باید استفاده کنیم برای اینکه یک دیدگاه انقلابی و منسجم پیش گذاشته شود زنان نقش بسیار مهم و تاریخی‌ای در این دوره می‌توانند داشته باشند.

زنان مبارز دنیا: این بار نوال سعداوی

شبنم سمیعی

نوال‌السعداوی، نویسند، فمینیست، پزشک، جراح، روان‌کاو و فعال اجتماعی است که در ۲۷ اکتبرِ ۱۹۳۱ در روستایِ کوچکی به نامِ **کفرتهلا** در شمالِ قاهره در مصر متولد شد.او جوانیِ خود را درِ خانواده‌ای تحصیل‌کرده و در عینِ حال سنتی گذراند. سنتی چرا که او در سنِ ۶ ساله‌گی قربانیِ سنت ختنه شد.

نوال‌السعداوی در موردِ تحصیلات‌اش می‌گوید: « پدرِ من وزیرِ رسمیِ آموزش‌وپرورشِ دولت بود و این امکان برایِ من پیش آمد که به دانش‌گاهِ پزشکی بروم، اما هنوز تعدادِ زیادی از جوانانِ روستایی امکانِ تحصیل و حضور در مدارس را ندارند. »

السعداوی در معرفیِ مادرِ خود می‌گوید: «مادرم یک پتانسیلِ انقلابی بود؛ کسی که آرمان‌های‌اش را با ازدواج‌اش خاک کرد. »

کتاب‌هایِ نوال‌السعداوی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها در سطح جهان بوده‌اند و رمان‌های تخیلی و غیرتخیلیِ او به بیش از ۳۰ زبانِ زنده‌یِ دنیا ترجمه شده‌اند.

این فمینیست که برخی او را **سیمون‌دوبووار**ِ جهانِ عرب می‌خوانند، می‌گوید: " من اول خود را یک نویسنده، دوم یک نویسنده و سوم یک نویسنده می‌نامم اما این فمینیسم است که کارهایِ مرا متحد و یک‌رنگ می‌کند. برای من فمینیسم شاملِ همه چیز است؛ عدالتِ اجتماعی، عدالتِ سیاسی و عدالتِ جنسیتی. این فمینیسم است که پزشکی، ادبیات، سیاست، اقتصاد، روان‌شناسی و تاریخ را به هم مرتبط می‌کند. فمینیسم همین است. کسی نمی‌تواند بدونِ فمینیسم، ستم بر زنان را درک کند. "

نوال‌السعداوی که او را به‌ترین معرفِ زنانِ رمان‌نویس عرب می‌نامند، از همان ابتدا، خطری برای جامعه به حساب آمد. کتاب‌های او که شاملِ مسایلی چون جنسیت و موقعیتِ کنونیِ زنان است، توجه بسیاری از زنانِ عرب را به خود جلب کرد. اما السعداوی با سانسور مواجه شد و کتاب‌های‌اش که بیش از ۵۰ رمان، نمایش‌نامه و مجموعه داستان‌هایِ کوتاه است، در مصر و برخی از کشورهایِ عربی ممنوع اعلام شدند.

اولین کتابِ غیرداستانیِ او به نامِ **زنان و جنسیت**، همان‌طور که از نام‌اش پیداست، به مسایلِ زنان و جنسیت‌شان و موضوعِ حساس‌تر یعنی مذهب و سیاست می‌پردازد. این کتاب

موجی از خشم را در بینِ نیروهایِ حکومتی و مقاماتِ بالایِ سیاسی برانگیخت و باعثِ اخراجِ وی از وزارتِ بهداشت شد. او هم‌چنین شغل‌اش را به عنوانِ ویراستار در مجلهِ‌یِ **سلامت** و رییسِ انجمنِ پزشکی‌یِ عمومی‌یِ مصر از دست داد.

تحقیقاتِ او در زمینه‌یِ زنان و اعصاب در دانش‌کده‌یِ پزشکی‌یِ دانش‌گاه **عین‌الشمس** ادامه یافت که حاصلِ آن در کتابی با عنوانِ **چالشِ روانی‌یِ زن** در سالِ ۱۹۷۶ منتشر شد.این تحقیقات که رویِ بیش از ۲۰ زن در زندان‌ها و بیمارستان‌هایِ مختلف انجام شده‌است، الهام‌بخشِ رمانی دیگر از او به نامِ **زنی در نقطه‌یِ صفر** بود.

نمایش‌نامه‌یِ او به نام **خدا در اوجِ جلسه استعفا می‌دهد** - که در آن خدا توسطِ پیام‌برانِ یهود، اسلام و مسیح موردِ سوال قرار می‌گیرد و در نهایت تسلیم می‌شود و فرار می‌کند - خشمِ بسیاری را برانگیخت به طوری که او به خاطرِ این نمایش‌نامه متهمِ به الحاد شد و در دادگاه تا مرحله‌یِ سلبِ مَلیتِ مصری و توقیفِ گذرنامه‌اش پیش رفت. کتاب‌های‌اش در کشورش جمع شد و تعدادی از آن‌ها در چاپ‌خانه‌ها سوزانده یا پاره و خمیر شدند.

او بر این باور است که اولین دیدگاه‌هایِ رادیکالِ او زمانی شکل گرفت که برایِ پزشکی آموزش می‌دید؛او می‌گوید: « وقتی بدنی را کالبد شکافی کردم، چشمان‌ام باز شد. »

این نویسنده‌یِ مصری که علاوه بر زبانِ عربی به دو زبانِ فرانسوی و انگلیسی آشنایی دارد، در سالِ ۱۹۷۷ مشهورترین کتابِ خود به نام **چهره‌یِ عریانِ حوا** را منتشر کرد. این کتاب شاملِ مسایلی است که به زنان ارتباط دارد؛ از جمله: تجاوز به کودکانِ دختر، ناقص‌سازی‌یِ جنسی‌یِ زنان، فحشا، روابطِ جنسی، ازدواج، طلاق و بنیادگرایی‌یِ اسلامی.

او در سالِ ۱۹۷۹ مشاورِ مللِ متحد برایِ برنامه‌یِ زنان در آفریقا و خاورمیانه بود.

نوال‌السعداوی در اوجِ مبارزاتِ آزادی‌خواهانه‌یِ خود برای مصر- که همه‌یِ راه‌ها را برایِ داشتنِ شغلِ رسمی به رویِ او بست - در رژیم **سادات** به زندان افتاد. او می‌گوید: " من به زندان افتادم چرا که سادات را باور داشتم؛ او گفته بود دموکراسی وجود دارد و شما می‌توانید انتقاد کنید. بنابراین من شروع به انتقاد از سیاستِ وی کردم و به زندان افتادم. "

با وجودِ این، نوال‌السعداوی مبارزه‌یِ خود را در برابرِ ظلم و ستم ادامه داد و در سالِ ۱۹۸۱ **انجمنِ همبستگی‌یِ زنانِ عرب** را تشکیل داد. این انجمن که نخستین سازمانِ فمینیستی‌یِ مستقل و قانونی‌یِ مصر بود، ۵۰۰ عضوِ داخلی و۲۰۰۰ عضوِ خارجی داشت و برگزارکننده‌یِ کنفرانس‌ها و سمینارهایِ بین‌المللی بود. این انجمن مجله‌ای را منتشر می‌کرد و پروژه‌ای را برایِ حقوقِ مادری برایِ زنانِ روستایی آغاز کرده‌بود.انجمنِ همبستگی‌یِ زنانِ عرب در سالِ ۱۹۹۱ بعد از اعتراضِ السعداوی به دخالتِ آمریکا در جنگِ خلیج، بسته شد.او گفته بود: "این جنگ به‌تر است بینِ عرب‌ها حل شود. "

اگر چه او در زندان از کاغذ و قلم دور ماند، اما نوشتن را با مدادِ زیرِ ابرو و کاغذِ توالت ادامه داد. او در سالِ ۱۹۸۲ آزاد شد و در سالِ ۱۹۸۳ خاطرات‌اش را در کتابِ **یادِ زنانِ زندانی** منتشر کرد که حمله‌یِ عریانِ او به حکومتِ سرکوب‌گرِ مصر بود. او می‌گوید: " وقتی من از زندان آزاد شدم، دو راه پیشِ رویِ من بود: من می‌توانستم برده‌ای باشم برایِ گرداندنِ این حکومت و از این طریق به موفقیت‌ها و دست‌آوردهایِ بزرگی برسم، عنوانِ به‌ترین نویسنده را کسب کنم و جوایزِ حکومتی را دریافت کنم و نام‌ام را رویِ روزنامه‌ها و عکس‌ام را در تلویزیون ببینم؛ یا می‌توانستم به راهِ سختی که مرا به زندان کشاند ادامه دهم. خطر همیشه جزیی از زندگی‌یِ من بوده‌است؛ از زمانی که قلم برداشتم و شروع به نوشتن کردم."

او که سال‌ها در داخل و خارج از کشورش علیهِ حکومتِ موجود در مصر مبارزه کرده، گفته است برای این‌که به حکومت ثابت کند فقط مدعی‌یِ آزادی است، در یکی از دوره‌هایِ انتخابات، اسم‌اش را به عنوانِ نامزدِ ریاست جمهوری، در کنارِ **حسنی‌مبارک** ثبت کرد ولی پلیس به سرعت به سراغ‌اش رفت و جلویِ تبلیغاتِ انتخاباتی‌اش را گرفت. او هم انتخابات را تحریم و اعلام کرد دموکراسی‌ای که دولت ادعای‌اش را دارد، دروغ است و آزادی وجود ندارد.

در سالِ ۲۰۰۱ السعداوی به فتوایی مبنی بر این‌که « دخترانِ جوانی که موردِ تجاوز قرار می‌گیرند، باید برای ترمیم پرده‌یِ بکارت به جراح مراجعه کنند تا هنگامِ ازدواج باکره باشند»، انتقاد می‌کند. این انتقاد منجر به بروزِ حساسیت‌هایی نسبت به او از سویِ مسلمانانِ افراطی می‌شود و در پی‌یِ آن مسأله‌یِ ضرورتِ باطل شدنِ عقدِ ازدواجِ او با **شریف‌حتاتا** مطرح می‌شود و او را به

دادگاه می‌کشاند چراکه آن‌ها خانم السعداوی را مرتد می‌دانستند و ازدواج او با یک مسلمان را غیر قانونی. مدتی بعد این مشکل با تلاش سازمان‌های بین‌المللیِ حقوق بشر رفع شد.

زنده‌گی‌ی نوال‌السعداوی حتی بعد از آزادی‌اش از زندان در تهدید نیروهای امنیتی و مسلمانان افراطی قرار داشت که سال‌ها خانه‌ی او را تحت نظر داشتند و او به مدت دو سال در فهرست ترور گروه‌های جهاد اسلامی قرار داشت و بارها تهدید به مرگ شد تا زمانی که مصر را ترک کرد و به عنوان پروفسور ناظر در دانش‌گاه‌های آمریکای شمالی مشغول به کار شد.او هم‌چنین نویسنده‌ی بخش آفریقایی-آسیایی‌ی دانش‌گاه دوک بود و در دانش‌گاه واشنگتن در سیتل تدریس می‌کرد.

او از مخالفان حجاب و هم‌چنین برهنه‌گی‌ی زنان است و بر این باور است که حجاب و عریانی، دو روی یک سکه هستند.

بر خلاف این‌که خواهران او حجاب دارند، نوال‌السعداوی هیچ‌گاه این را به عنوان حق انتخاب نمی‌پذیرد و می‌گوید: " منظور ما از انتخاب چیست؟ این یک نوع اجبار است اما اجبار پنهان. خواهران من به این مسأله آگاه نیستند؛ ما همه محصول یک جامعه، یک اقتصاد، یک سیاست و یک سیستم آموزشی هستیم و جوانان امروز در عصر بنیادگرایی‌ی اسلامی زنده‌گی می‌کنند. »

نوال‌السعداوی می‌گوید از زنان خون‌سردی که نمی‌دانند فمینیست‌های نسل گذشته برای چه جنگیده‌اند، می ترسد. وی اضافه می‌کند: « جوانان ما از بهای آزادی می‌ترسند، اما من به آن‌ها می‌گویم این به‌تر از تحت ظلم بودن و برده‌گی است. »

دکتر نوال‌السعداوی معتقد است که آرایش بزرگ‌ترین سند برده‌گی‌ی زنان و نشانه‌ی سرسپرده‌گی‌ی آنان به نظام مردسالارانه است.

او چند سالی را در تبعید زنده‌گی کرد تا این‌که با شروع انقلاب به کشورش برگشت تا کنار مردم قاهره در میدان التحریر باشد.

او در همایشی که تحت عنوان **بهار عرب و سود و زیان زنان**، در بلژیک برگزار گردید، گفت: " هیچ انقلابی را نمی‌توان تصور کرد که زن در آن حضور نداشته‌باشد. زیرا زنان، نیمی از اجتماع‌اند. علاوه بر این، انقلاب اگر واقعا انقلاب است باید رو به جلو باشد و جهت گیری‌ی عدالت‌جویانه و آزادی‌خواهانه داشته باشد. طرح سوال مطرح نیست بل‌که مسأله اکنون این است که مطالبات زنان و مشکلات خانواده‌ها و کودکان مطرح شود. انقلاب برای همه است و باید در خدمت همه‌گان باشد. نمی‌توان یک قشر یا گرایش را ورثه‌ی انقلاب دانست. انقلاب ویژه‌ی مردان نیست. "

از کتاب‌های او که به فارسی ترجمه شده‌اند، کتاب **چهره‌ی عریان زن عرب** ترجمه‌ی مجیدفروتن و رحیم‌مرادی و کتاب **زن، دین و اخلاق** (در ایران با نام **نیمه‌ی دیگر؛ نابرابری‌ی حقوقی‌ی زن در بوته‌ی نقد**) ترجمه‌ی مهدی‌سرحدی را می‌توان نام برد.

معرفی و خلاصه کتاب، قسمت دوم

فمینیسم، قدم اول

نویسندگان:سوزان آلیس واتکینز،ماریز اروئدا و مارتا رودریگز

مترجم: زیبا جلالی نائینی

نشر شیرازه

قسمت اول معرفی این کتاب در شماره ۹ عصیان منتشر شد

فمینیسم سوسیالیستی

آیا بهبودی وضعیت زنان بدون از بین رفتن فقر و استثمار که اغلب زنان از آن در رنجند، ممکن می شود؟ فلورا تریستان از اولین زنان فمینیست سوسیالیست بود که در پتریس با اتحادیه های صنفی صنایع دستی قدیم به نام کومپانیو ناژ آشنا شد که الهام بخش حرکت تعیین کننده او یعنی ایجاد اتحادیه کارگران در سال ۱۸۴۳ بود. برنامه او دو خط مشی داشت:

۱)مشارکت کارگران تمام کشورها در تامین بودجه برای خود رهایی طبقه کارگر

۲)تخصیص این بودجه برای تاسیس کاخ کارگران. محلی شامل بیمارستان خود گردان،خانه سالمندان،مدرسه و مرکز آموزش عالی

او معتقد بود که در این جوامع وحدت بشری، زنان رهایی خود را به دست خواهند آورد. تفکر فلورا به وسیله گروهی از فمینیستهای سوسیالیست در پاریس در زمان انقلاب ۱۸۴۸ تداوم یافت. شرکت تعاونی آنها شامل زنان دوزنده،معلم و پرستار،اولین روزنامه را به نام صدای زنان انتشار داد.

ما تریالیسم تاریخی و مسئله زنان

از دوران ولستونکرافت، فمینیستها بر این عقیده بودند که موقعیت فرو دست زنان نه طبیعی است و نه اجتناب ناپذیر، بلکه محصول اجتماع است. اما هیچ مدرکی برای اثبات ادعایشان نداشتند. در سال ۱۸۸۰ نظریه تحول داروین و دستاوردهای حاصل از علم جدید مردم شناسی توامان توانستند برای اولین بار توضیح دهند که چگونه زنان تبدیل به فرودست مردان شدند.

فردریش انگلس ، سوسیالیست انقلابی ، نویسنده و فعال سیاسی، طرفدار ثابت قدم حقوق زنان و احقاق حق رای آنان بود. او در کتاب منشا خانواده،مالکیت خصوصی و دولت خود از شواهد قوم نگاری و تاریخی برای اثبات اینکه موقعیت اجتماعی زنان همیشه نازل نبوده استفاده می کند. خانواده خصوصی مدرن بر بردگی آشکار و نهفته خانگی زن پایه گذاری شده است. نظرات انگلس سریعا از سوی حزب سوسیالیست دموکراسی آلمان که بانفوذ ترین

حزب زمان خود بود در پیش گرفته شد و در سال ۱۸۸۳ رهبر این حزب اگوست ببل کتاب» زن در دوران سوسیالیسم» را منتشر کرد که این کتاب به کار انگلس عمومیت و آن را گسترش داد.

کلارا زتکین یکی از رهبران جنبش زنان حزب سوسیال دموکراتیک بود. او معتقد بود که زنان می بایست برای رهایی خودشان متشکل شوند و مبارزه کنند. منتظر مردان نباشند تا برایشان کاری انجام دهند. آنها غرور و تکبرشان به این بستگی دارد که آقا و ارباب شما باشند. سایر فمینیستهای حزب سوسیال دموکراتیک مثل لیلی براون از این هم فراتر رفتند. او می گفت که ما به تعاونی های خانوار نیاز داریم که در آن زنان، مردان و فرزندان بتوانند به طور مشترک زندگی کنند و در کلیه کارها و بچه داری سهیم باشند. لیلی یک شورشی بود که در خانواده ای اشرافی متولد شده بود. او ار همه چیز گسست کرد و به حزب سوسیال دموکراتیک پیوست و برای مجله زنان حزب به نام «برابری» مقاله می نوشت.

زنان در روسیه

انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ در بدترین شرایط ممکن در خاتمه جنگ جهانی اول در یک کشور ویران و عقب افتاده در اثر جنگ اتفاق افتاد. زنانی چون کلارا زتکین و الکساندرا کولونتای مبارزین انقلابی بودند. کولنتای پس از سالها مبارزه بعد از انقلاب از سوی لنین به عنوان وزیر رفاه اجتماعی انتخاب شد. او با سایر زنان بلشویک مانند اینسا آرماند، کروپسکایا، لودمیلا استل ، زینا ید ا لیلینا همکاری می کرد تا بتوانند علیرغم بحران گرسنگی و جنگ داخلی یک برنامه سوسیالیستی را برای زنان محقق کنند. حق رای زنان،برابری حقوقی،آزادی طلاق،آزادی سقط جنین،مرخصی استعلاجی پس از زایمان، مهدکودک برای محل کار و اجتماعات،غیر قانونی شدن کتک و ضرب و شتم زنان توسط همسرانشان.

الکساندرا پیکار زنان برای آزادی جنسی-عاطفی و نیز اقتصادی را در قلب انقلاب سوسیالیستی ادغام کرد. به همین دلیل برای فمینیستهای سوسیالیست سال های ۱۹۶۰ و ۷۰ الکساندرا نه تنها یک چهره تاریخی دور از ذهن نبود بلکه یک دوست حقیقی و یک خواهر همرزم بود.

در دوران استالین عشق آزاد به عنوان یک اختراع بورژوایی باطل اعلام شد. با هدف تلاش برای حل کمبودنیروی کار به هزینه زنان، درجه افتخار مادری به عنوان پاداش برای مادران دارای ۷ فرزند و بیشتر به میدان آمد. قوانین ضد سقط جنین و ضد طلاق تصویب و همجنس گرایی ممنوع اعلام شد.

دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰

زنان نقش عمده ای را در رنسانس هارلم و نیز در فرهنگ پیشتاز قرن بیستم ایفا کردند. دهه ۱۹۳۰ با ورشکستگی اقتصادی در سراسر جهان همراه بودو زنان در این میان باز هدف قرار گرفتند. هیتلر می گفت:جای زنان در تختخواب و آشپزخانه و کلیسا است.

با شروع جنگ جهانی دوم یکباره همه قوانین تغییرکرد. همزمان با فرستاده شدن مردان به جنگ زنان کارهایی را بر عهده گرفتند که پیش از این گفته می شد از عهده شان بر نمی آید. مانند ساخت کشتی و هواپیما و تانک. جنگ که پایان یافت در آمریکا از هر ۵ زن ۴ نفرشان خواهان حفظ شغلشان بودند، اما تفکیک شغلی انتقام جویانه باز گشت.

سیمون دوبووار یگانه و تنها صدای فمینیست در سال های ۱۹۵۰ بود که کتاب جنس دوم او یک نوع کار فرهنگ نامه ای بود که تاریخ،بیولوژی،روانکاوی،نظریه مارکسیسم و ادبیات را مورد استفاده قرار داد.

در آمریکا جنبش اعتراضی و مبارزه برای حقوق زنان بار دیگر از بطن مبارزه زنان آفریقایی_ آمریکایی بیرون آمد. جنبش حقوق مدنی سیاه پوستان در سال ۱۹۵۵ زمانی آغاز شد که زنی پر شهامت به نام روزا پارکس در شهر مونت گومری بر روی صندلی یک اتوبوس منحصر به سفید پوستان نشست. اعتراض او به شورشی اجتماعی بر ضد ساختارهای قدرت سفید پوستان گسترش پیدا کرد.

ستم خانگی

زنان سفید پوست مرفه بسیاری در زندگی خصوصی خود در حال تجربه حس بیهودگی و خالی بودن ،بودند و مشکلی برای آنها وجود داشت که نامش ستم خانگی بود.این مصادف شد با ورود بتی فریدن با پاسخی در کتاب موفق خود به نام» راز و رمز زنانه» . او یک روزنامه نگار بود و در سال ۱۹۶۶ همراه با زنان دیگر سازمان ملی زنان را تشکیل دادند از جمله کارهای این سازمان اعتراض به دولت علیه تبعیض جنسی بود، او پیش قراول اعتصاب»انجمن برابری فرصت در اشتغال» و اعتراض به نیویورک تایمز علیه تفکیک جنسیتی در مشاغل مندرج در آگهی های استخدام شد..

گزارش ارسالی

نشستم تا خواهرم کارهای مربوط به اقامت خود به عنوان دانشجوی خارجی را انجام دهد. سالن بزرگی بود با تابلوهایی به دیوار و نوری که از پنجره ها به داخل میتابید و متفاوت با آنچه از اداره پلیس در یاد داشتم. کتابم را باز کردم و شروع کردم به مطالعه تا این که خواهرم آمد و گفت کارهایش کمی طول میکشد. با هم کلاسیاش سلام و احوال پرسی کردم و دوباره نشستم. درست کنار خانمی که تا آن لحظه آنجا نبود. از نوع پوشیدن شالش حدس زدم که ایرانیست. زنی در میانهی دهی سی زندگیاش با خجالتی که وادارش میکرد مدام به زمین خیره شود یا به دلیل شرمی آموخته از آن نوع که زنان باید بیاموزند تا زنی نجیب به حساب آیند ویا به سبب سوختگی صورتش. وقتی از او پرسیدم گفت که افغان است و برای معالجهی سوختگی اش به ترکیه آمده. سمت راست صورتش و نیمی از بدنش در آتش سوزی ناشی از گاز سوخته بود. از خودش میگفت که دوران طالبان و بمبارانهای آمریکا را با همه ی بدبختی هایش پشت سر گذاشته، از دست دادن عزیزانش را به چشم دیده و همهی آن روزهای سیاه را به امید دورانی روشنتر پشتِ سر گذارده و حالا پیش از آنکه افغانستان روز خوش به خود ببینند در اثر نشت گاز دچار سوختگی شده است. تنها آمده بود آن هم به قصد درمان با بودجهای که برای معالجهی این افراد در نظر گرفته شده بود. ولی دولت ترکیه او را به منظور ارائه درخواست پناهندگی به سازمان ملل معرفی کرده تا از این طریق خود را از پرداخت هزینههای معالجه خلاص کنند و وی نیز این درخواست را به امید یک زندگی بهتر در کنار خانوادهاش در آمریکا (که خواهرش نیز ساکن آنجا بود) انجام داده است. میگفت که در بدو ورود درمانش میکردند هر چند به صورت محدود اما حداقل با پمادهایی که استفاده میکرد سوزش ناشی از در معرض آفتاب بودن را کم میکرد اما اکنون همهی آنها قطع شده است. از تنهاییاش گفت و از اینکه بیکس بودن برای یک زن در کشوری که زبانش را نمیدانی و هیچ آشنایی نداری، چقدر سخت است. سعی کردم به او بگویم که زن یا مرد بودن فرقی ندارد و اینکه همه انسانیم و سختی در این جهان دشوار مرد و زن نمیشناسد و باید به امید روزهای بهتر تلاش کرد. از بیپولی توان زنگ زدن به پسرش را نداشت به او پیشنهاد کردم که اگر مایل باشد میتوانم به او کامپیوتر یاد دهم تا از طریق اینترنت با پسرش صحبت کند. اما وقتی دست هایش را از جیب مانتو در آورد تا به من نشان دهد که امکان یاد گرفتن هیچ چیز را ندارد به سختی توانستم جلوی بازتاب تاثر در صورتم را بگیرم. دوتودهی بی شکل، بدون اثری از انگشت. به داخل اتاق صدایش کردند. به سمت آب خوری رفتم تا به نوعی از بهت در بیایم. وقتی برگشتم چند دختر جوان آنجا نشسته بودند یکی از آنها به من لبخند میزد و خودش را جمع کرد تا جایی برای رد شدن من باز کند. نشستم. فهمیدم که اهل اکراین است و بیست هشت ساله. در دانشگاه مسکو روانشناسی خوانده بود. انگلیسی را خوب صحبت میکرد. چهره ی معصوم و دلنشینی داشت. با شرم گفت که برای رقص در کاباره ها به ترکیه آمده و اضافه کرد که میداند کاری در خور توجه نیست اما چاره ی دیگری

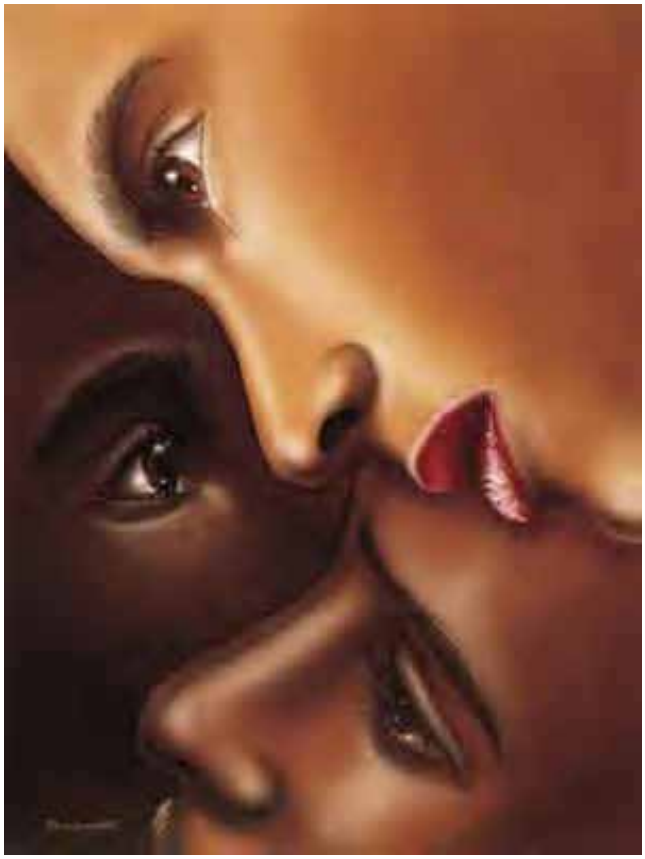

نداشتند. شنیده بودم که دختران زیادی از روسیه برای تن فروشی به ترکیه میآورند شاید این دختر نیز تن فروش بود اما چه فرقی میکند وقتی جبر تو را وادار میکند که تن به چیزی بدهی که از آن احساس شرم میکنی. چه تن فروشی، چه رقص و چه ریاست.

از او در مورد کشورش پرسیدم و اینکه شرایط زندگی چگونه است. بیکاری و وضعیت بد اقتصادی بد، توصیف او بود از سرزمینی که از آن میآمد. دوست داشتم در مورد تغییر شرایط مردم بعد از فروپاشی سرمایهداری دولتی (که به اشتباه سوسیالیزم گفته می شود) بدانم . با وجود آنکه سنش کمتر از آن بود که خود خاطرهای از آن دوران داشته باشد اما از خاطرهی بزرگ ترهایی میگفت که آن دوران را به کم و بیش به یاد داشتند. از تجربهی آنان میگفت که بیکاری را در دوران قبل کمتر به چشم دیده بودند و اینکه مردم مهربانی بیشتر نسبت به هم داشتند شاید منظورش همان چیزی است که ما انسانیت میدانیم. با این وجود انکار نمیکرد که اندک کسانی که ثروتمند شدهاند این نظام جدید را بهتر میدانند و من به این فکر کردم که در این دنیای بیرحم ، جبر چقدر راحت بر شانه های ما سوار میشود.

مردی که کنارم نشسته بود سعی می کرد با من صحبت کند اما او کُردی حرف میزد و من کُردی نمی دانستم. دوست خواهرم را صدا کردم تا با او صحبت کند. از عراق آمد بود. همسر و بچه هایش را در عراق گذاشته بود تا در صورت موفقیت آمیز بودن خروجش از عراق آنها نیز در پی او از کشور خارج شوند. دوست خواهرم به او قول داد تا برایش ترجمه کند چرا که شعبهی خارجی های پلیس آنکارا مترجم کُرد نداشت!!! وقتی پلیس سر آن مرد داد زد، خودم را به جلوی در رساندم. مرد با زاری حرف میزد و دوست خواهرم

با لابه ترجمه میکرد. فهمیدم که مثل بسیاری از پناهنده ها پول ندارد، مردم شهری که پلیس او را برای اسکان فرستاده بودند، زبان وی را نمیفهمیدند، دو شب گذشته را در پارک خوابیده بود و نگران خانواده اش. با استیصال سرش را به دیوار می کوبید و دور از چشم پلیس گریه میکرد. به وحشت همسرش فکر کردم که مسئولیت خروج خود و فرزندانش را بر عهده دارد. به بیپولی مرد خانواده که زن باید بار آن را در فرار او به دوش بکشد. به ستم مضاعفی که به آن زن به خاطر زن بودنش موقع فرار از مرز می تواند متحمل شود. به یاد کتاب بادبادک باز افتادم و آن بخشی از کتاب که می خواهند از مرز خارج شوند و مرزبانان می خواهند از زنی که همراه کاروان است سوء استفاده جنسی کنند. وحشت همهی این تصورات من را در بر گرفته بود. چقدر احساس بی زاری میکردم از واقعیت خشنی که جهان امروز ظرف چند ساعت میتوانست از خودش به نمایش بگذارد. خشونتی همه جانبه به ویژه برای زنان و بی توجهی آنانی که خود را بانی صلح و خیر در دنیا میدانند. سازمان ملل، نهادهای حقوق بشری، همه ی اینها به نظرم مسخره میآمدند و در کنار همهی اینها به این فکر میکنم که من غیر از افشاگری که اولین گام هست چه کار دیگری برای تغییر جهانمان میتوانم انجام دهم.

بکارت چیست؟ و وجود یا عدم وجود آن چرا برای برخی مهم است؟

همانطور که همه می دانیم، هر فرهنگ و باوری در زمان شکل گیری ریشه در مسائل مادی و واقعیت موجود دارد. به طور مثال آدم خواری از ضرورت رفع گرسنگی ناشی شده است اما در طول تاریخ و با افزایش حجم تولید خوراک توسط بشر این ضرورت از میان رفته اما وجود خود را درغالب آیین ها و مراسم مذهبی و نیز سحر و جادو حفظ کرده است.

بکارت نیز هر چیز دیگر از یک ضرورت ناشی شده آن هم ضرورتی به نام مقتضیات جامعه ی فئودالی. جامعه ی فئودالی که بشر بعد از طی مراحل تکامل اجتماعی نظیر کمون اولیه و برده داری (البته بر پایه مبارزات خونین و بی امان بردگان) به آن رسید، جامعه ای است که در آن مالکیت بر زمین ویژه گی آن است. در فرهنگ فئودالی اموال و دارایی ها از طریق روابط خونی به ارث می رسد و در آن تشخیص دقیق فرزندان یک مرد برای تعیین افرادی که از وی ارث می برند یک امر ضروری است. بدین منظور زن که در واقع نوعی ابزار تولید نیروی انسانی بیش نیست باید بکر و باکره به خانه همسر برود تا ارث بَران به طور دقیق تعیین شوند. از این روست که ضرورت باکره بودن شکل می گیرد.

اما این که چرا اکنون بعد از گذار از دوران فئودالیسم (با صورت گرفتن جنگ های بزرگ و کوچک توسط دهقانان و خرده بورژواهای نوپا) هنوز مسئله بکارت اهمیت خود را حفظ کرده است در واقع حکایت همان آدم خواری است. در دنیای امروز دیگر ضرورت تشخیص مرزهای خانواده و فرزندان به شکل دوران فئودالی وجود ندارد اما ارزش بکارت همچون نمادی از پاکی و نجابت و عفت و ... زن به حیات خود ادامه می دهد.

حالا بکارت واژه ای است از معنی تهی و در واقع پوسته ای است پوسیده و موریانه خورده به دور درختی بی برگ و بار و از هستی ساقط اما کارکردی دارد نمادین. بکارت نماد سلطه ی مرد است بر زن و یاد آور بردگی میلیون ها زن که در سراسر دوران فئودالیسم چیزی بیش از یک ابزار جنسی و نیز تولید مثل نبوده اند.

چرا ما زنان باید به وجود این نماد اسارت مباهات کنیم؟